

نامه ۵۸۴ نفر از بانوان پزشک به دختران ایرانی

جمعی از بانوان پزشک، دندانپزشک و داروسازی نامه‌ای از دختران نوجوان سرزمین‌مان خواستند که فریب حربه‌های رسانه‌ای دشمن را نخورند و برای آبادی ایران تلاش کنند.

متن نامه به این شرح است:

به نام حق

رها، بهار، فاطمه، ریحانه، ستایش...

نامت را نمی‌دانیم اما حتماً مثل یکی از همین نام‌ها، زیبا و دوست‌داشتنی است.

ما تو را دیده‌ایم... در راه مدرسه وقتی با دوستانت با هیجان راه می‌روی و داستان سریالی را که دیشب دیده‌ای برایشان تعریف می‌کنی.

وسط میهمانی خانوادگی وقتی مدام شالت را مرتب می‌کنی و دنبال آینه قدی می‌گردی که خیالت از تناسب لباس‌هایت راحت شود.

در سرویس مدرسه، وقتی که سر و صدای تو و دوستانت، رنگ ترافیک پشت چراغ را عوض می‌کند و سرزندگی را روی سر و صورت ماشین‌های خسته و راننده‌های کلافه‌اش می‌پاشد.

در جمع همکلاسی‌هایت، وقتی که از کلاس زبان برمی‌گردی و بین جمع پر سر و صدای آنها ساکتی، چون حس می‌کنی گاهی پوششت، رفتارث و نگاهت با آنها فرق دارد، اما دلت می‌خواهد با هم بمانید. تو هم احتمالاً ما را دیده‌ای... در ساختمان پزشکان سرخیابان؛ در بیمارستان، وقتی برای عیادت مادر بزرگ رفته بودی؛ در برنامه تلویزیونی که مادرت پیگیرش است و هر روز یکی از همکاران ما سوالات پزشکی را جواب می‌دهد.

ما، هم سن و سال تو بودیم که رؤیای پوشیدن این رویوش سفید به سرمان زد. روزها و شب‌ها را برای ساختن این رؤیا به هم دوختیم و بالاخره یک روز اسم‌مان را بین قبولی‌های دانشگاه پیدا کردیم.

چقدر پدر و مادرهایمان و حتی پدربزرگ و مادر بزرگ‌هایمان خوشحال بودند. در خاطره جوانی و کودکی‌شان خاتم مکتب‌های زیادی پیدا نمی‌شدند. مادر بزرگ‌هایمان خیلی از دردهایشان را یا به خاطر مسافت طولانی تا نزدیکترین پزشک تحمل کرده بودند یا از خجالت مطرح کردنش با آقای دکتر هندی، دم از دردشان برنیاورده بودند. اما حالا نوه‌هایشان را می‌دیدند که تا چند سال دیگر، یک خانم دکتر واقعی می‌شدند.

در دانشگاه، ما هیچ کم از پسرها نداشتیم، نه تعدادمان کمتر بود، نه توانایی مان. حتی استادهای خانم هم چندان کمتر از آقایان نبودند. خانم‌هایی اغلب جوان، که تخصص و فوق تخصص شان را در سال‌های پس از انقلاب گرفته بودند. بین همکلاسی‌هایمان، از هر شهر و شهرستانی پیدا می‌شد. پدر و مادرها با خیال آسوده دختران‌شان را روانه دانشگاه کرده بودند تا نسل بعدی خانم دکترها پر تعدادتر باشند. حتی کم نبودند دانشجویهای دختر خارجی که سطح علمی دانشگاه و امنیت ایران آنها را به کشور ما کشانده بود.

ما در دانشگاه‌های همین کشور درس خواندیم، پزشک شدیم، جراح، چشم‌پزشک، متخصص قلب و زنان، دندانپزشک و داروساز شدیم. کشیک‌های طولانی را از سر گذراندیم، دور از خانه و خانواده‌هایمان درهای مردان و زنان و کودکان فارس و گیلک و کرد و لر و ترک و بلوچ و عرب را درمان کردیم. روزهای پر اضطراب کرونا را کنار مردم‌مان ماندیم. دارو و واکسن ساختیم، استاد دانشگاه شدیم، مقاله نوشتیم، در کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت کردیم و البته هیچ کجا را برای بودن و بالیدن، امن‌تر و آزادتر از سایه پرچم میهن‌مان نیافتیم.

عزیز دلم،

این سال‌ها ما ساده نگذشت. آنها که عمری از ضعف ما مسود برده بودند تمام تلاش‌شان را کردند. برای چه؟ ... تا پاور کنیم «نمی‌شود!» و «نمی‌توانیم!».

قوی‌تر شدن ما آنها را عذاب می‌داد.

ما ظرفیت‌ترین جراحی‌ها را انجام می‌دادیم، آنها می‌گفتند دختر ایرانی ناتوان مانده است. ما در دانشگاه درس می‌دادیم، آنها می‌گفتند دختر ایرانی محدود شده است. ما مقاله‌هایمان را در کنفرانس‌های جهانی ارائه می‌دادیم، آنها می‌گفتند زن ایرانی حق پیشرفت ندارد. ما در کنار همه اینها مادر بودن را انتخاب می‌کردیم آنها می‌گفتند مادری را به زن ایرانی تحمیل می‌کنند.

می‌خواهند نگذارند که تو، ما و هزاران زن قوی و بالنده دیگر را ببینی.

می‌دانی، آنها هر روز از توان خودشان ناامیدتر می‌شوند. اما روی اراده تو حساب باز کرده‌اند.

می‌دانند که اراده شگفت‌انگیز دختر ایرانی، ریشه در شجاعت و ظلم‌ستیزی و آزادی‌خواهی‌اش دارد.

فقط یک راه برایشان مانده:

اینکه تحریف کنند. چه را؟ معنای آزادی و ظلم‌ستیزی را! آتقدر که نیروی اراده تو، چرخ اهداف پلید آنها را بچرخاند.

یقین دارم که تسلیم‌شان نمی‌شوی. تو گوهرشادی، بارآده، مرضیه دیباجی، شجاع، عصمت احمدیانی، آزاده؛ تو دکتر محبوبه افرازی، دکتر عزت‌الملوک کاووسی، دکتر طرایه بیگ‌زاده، دکتر زهرا خدابنده‌لو و دکتر شیرین روحانی‌راد...

یقین دارم تو مثل هزاران هزار دختر دیگر ایران، قوی و آزاداندیش می‌مانی. تو غوغا می‌کنی و ایران را همچنان قوی، مستقل، امن و آزاد نگه می‌داری. دوستدار تو

جمعی از بانوان پزشک، دندانپزشک و داروساز ایران اسلامی در ادامه، نام ۵۸۴ دندانپزشک و داروساز ثبت شده است.



عکس‌ها: سجاد صفیری/ایران

«ایران» از اشتغال زندانیان در یکی از زندان‌های اطراف تهران گزارش می‌دهد

رأی بازها در مزارع فشافویه

◀ **مهسا قوی قلب**

خبرنگار

در پشت کوه‌های به هم پیوسته‌ای که در جنوب تهران واقع شده‌اند، منطقه‌ای به نام فشافویه، زندانی بزرگ را در دل خود جای داده اما برخی زندانیانی که جرایم خرد دارند، تحت شرایطی، در محیطی محصور دوران محکومیت خود را نمی‌گذرانند و می‌توانند مانند همه افراد آزاد، در کنار خانواده خود روزگار سپری کنند. بر این منبأ، افرادی که براساس قانون و با رأی دادگاه به زندان محکوم می‌شوند به ۳ دسته، بسته، نیمه‌باز و رأی باز تقسیم می‌شوند. براساس این تقسیم‌بندی، مجرمان و افراد شرور که به جامعه آسیب می‌رسانند، در زندان‌های بسته و زندانیان عادی در زندان‌های نیمه‌باز و باز نگهداری می‌شوند. فشافویه، منطقه پهنایوری است که در دل خود زمین‌های پهنوار کشاورزی را جای داده است، از این‌رو برخی زندانیان رأی باز، حالا که زمان برداشت پسته است، در زمین‌ها و باغ‌های پسته مشغول به کار هستند، دسته‌ای دیگر در استخرهایی که مخصوص پرورش ماهی قزل آلا است، مشغول بوده و عده‌ای هم در محل پرورش شترمرغ، دوران محکومیت خود را سپری می‌کنند. به جز این محل‌ها، دامداری و محلی برای پرورش زنبورعسل هم در منطقه وجود دارد که فعال بوده و زندانیان در آن نیز مشغول فعالیت هستند.

برای صحبت با زندانیان، جرم ارتكابی و چگونگی گذران دوران محکومیت‌شان، ابتدا سری به زمین‌های کشت پسته زدیم، از دور لباس‌های یک شکل و رنگ زندانیان که در صفتی مشخص روی زمین مشغول کار هستند دیده می‌شود، نزدیک می‌شوم، اکثراً جوان هستند، تک و تنوک بین آنها مردان میانسال هم دیده می‌شود. میلاد و سجاد پسران جوانی هستند که به نظر می‌آید دوستانی صمیمی هستند، از میلاد جرمش را می‌پرسم و از او می‌خواهم داستان زندانی شدن خود را بازگو کند. با رویی گشاده و جسمانی که برق شور جوانی در آن پیداست، به سوآلاتم پاسخ

برداشت پسته در زمین‌های فشافویه توسط زندانیان رأی باز

رحیم مطهرنژاد، مدیرعامل بنیاد تعاون زندانیان با اشاره به اینکه حدود ۱۵۰ نفر زندانی رأی باز در اراضی فشافویه اشتغال دارند به «ایران» می‌گوید: افرادی که مشتاق به اشتغال در محیط بیرون از زندان هستند یا سابقه کاری دارند، مشروط به حسن اخلاق بعد از درخواست، مشمول قانون رأی باز شده و دوران محکومیت خود را در بیرون از زندان سپری می‌کنند. جوشکاری، رانندگی با تراکتور، کار روی زمین، دامداری و کشاورزی از جمله این مشاغل است، اما حالا فصل برداشت پسته است و بیشتر کارگران برای برداشت محصول هر روز صبح در زمین‌ها حاضر می‌شوند.

به گفته او، از آنجایی که گذراندن دوران محکومیت این زندانیان در خارج از زندان است، برخی از محکومان تمایل دارند که بتوانند از این امتیاز استفاده کنند، از این‌رو، سعی می‌کنند تا با رفتار شایسته در محیط زندان، بتوانند جزو افرادی باشند که انتخاب می‌شوند.

مطهرنژاد، درباره ساعت کاری زندانیانی که از امتیاز رأی باز استفاده می‌کنند، توضیح می‌دهد: از ۸ صبح تا بعدازظهر بنا به نیاز کاری، افراد در داخل اردوگاه یا در اراضی باید مشغول به کار باشند. نیروها از اردوگاه فشافویه گرفته می‌شوند و بیشتر افرادی‌اند که سابق بر این در داخل زندان بودند و با

می‌دهد. او هم مانند خیلی از افرادی که رأی باز هستند، جرمش موادمخدر است، بیشتر توضیح داده و می‌گوید: «سه کیلو تریاک داشتم، ۳ سال پرایم زندانی بردند.» سؤال می‌کنم: «چرا کالا به فکر جابه‌جا کردن مواد افتادی، چه کسی تشویق کرد یا پیشنهاد داد؟» می‌گوید: «پدرم تریاک مصرف می‌کرد، برای او خریده بودم، خودش تحیف است و معمولاً من را برای خرید مواد می‌فرستاد که در نهایت هم گرفتار شدم. هیچ حرف و شکیانی هم نمی‌توانم داشته باشم، چون پیراست، اصلاً دل آن را ندارم که تقصیرها را گردن او بیندازم. خودم هم مقصر بودم، باید مقاومت می‌کردم و زیر بار مواد خریدن نمی‌رفتم.» می‌پرسم:

«وقتی زمان کار تمام شد، بقیه روز را کجا می‌مانی تا فردا که سر کار برگردی؟» می‌گوید: «خواهرم اینجا زندگی می‌کند، ازدواج کرده و خانه‌دار است، برادر هم تهران است، در یک شرکت کار می‌کند، من هم که ماهانه حقوق کمی می‌گیرم، دریافتی‌ام حدود یک میلیون و نیم است. با هم زندگی را می‌گذرانیم.» ادامه می‌دهد: «با توجه به میزان کارکرد تا ۲ میلیون ۲۰۰ هزار تومان هم دریافت می‌کنم، بعضی روزها که مریض می‌شوم، سر کار نیستم، اما به طور معمول از ساعت ۸ صبح تا ۲ بعد از ظهر اینجا هستم، آخر هفته‌ها هم تعطیل هستیم، یعنی پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها تعطیل هستیم، در ماه هم تا سه روز می‌توانیم، از دادگاه مرخصی بگیریم، ولی نامه گرفتن کار سختی است، ترجیح می‌دهم، سرکار حاضر باشم. ۶ ماه است که اینجا هستم، ۴ ماه هم در زندان بودم. چون سابقه اول بودم، قبول کردند که رأی باز باشم. البته دو، سه ماه، گردن نگرفتم ولی جلوی قاضی به محض اینکه گفتند، دست روی قرآن بگذار، قلیم لرزیدم، از خدا ترسیدم و راستش را گفتم. تا قبل از آن، به پیشنهاد دیگران برای اینکه قاضی آزادم کند، هر بار یک دروغی می‌گفتم، همین دروغ‌ها هم کارم را بدتر کرد، حالا اینجا هستم تا دوران محکومیتم را بگذرانم. ۲۶ سال دارم، مغازه سوپرمارتی در منطقه ملارد اجاره کردم و از

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir

قطعاً تداوم این امر، مشروط به رعایت کامل انضباط در حضور و غیاب و حسن اخلاق و کارکرد بالا نمی‌شود.

■ **نحوه پرورش شترمرغ را یاد گرفتیم**

سری به واحد پرورش شترمرغ می‌زنم، از دور، صدای موسیقی به گوش می‌رسد، معمولاً در محل نگهداری اینگونه از ماکیان، موسیقی گذاشته می‌شود و شترمرغ‌ها با حرکات موزون سبب جلب توجه سایرین می‌شوند. در این محوطه هم چند نفر از زندانیان رأی باز، مشغول کار هستند. به نظر، روحیه بدی ندارند و کار در این منطقه سبب دلگرمی آنها شده است. مهرداد که حدود ۴۰ ساله به نظر می‌آید، نزدیک می‌شود تا از دلیل زندانی شدن و چگونگی گذران زندگی خود بگوید: «حدود ۶ ماه است که در اینجا کار می‌کنم، ۲۰ کیلو تریاک داشتم. اصالتاً اهل استان مرکزی هستم اما تهران زندکی می‌کنم. از کار در این محل خیلی راضی هستم. ۳ فرزند دارم و از صبح اینجا برای انجام کار حاضر می‌شوم. بعضی‌ها هم که پول ندارند برای پولدارها کار می‌کنند تا بتوانند، مواد بگیرند. لباس می‌شویند، غذا درست می‌کنند، جارو می‌زنند و کلا کارهای شخصی او را انجام می‌دهند. یک صفتی این‌ها دارند، به آنها شهردار می‌گویند و معروف به شهردار هستند.» چطور هم شرمندہ است، دلم برای او هم می‌سوزد، لاین برای آنگیری وجود دارد اما تنها سه لاین پر از آب و دارای ماهی‌های قزل آلا است که هنوز بچه ماهی هستند و چند ماهی مانده تا بالغ شده و بتوان آنها را به فروش رساند. برای بقیه لاین‌ها هم در چند روز آینده بچه ماهی خریداری شده و آنها هم پر از ماهی می‌شود. امین نیز که یکی از زندانیان رأی باز است و از مسئولان رسیدگی به حوضچه‌های پرورش ماهی می‌پاشد در حال غذاهای محکومیت خود را در این منطقه می‌گذرانند. قبل‌تر هم ۶ ماه در زندان و یک ماه در اردوگاه فشافویه حضور داشت و با جلب نظر مسئولان زندان با توجه به حسن اخلاق و کم بودن میزان جرم که داشتن کمتر از یک کیلو تریاک بود، توانست رأی باز گرفته و حالا در محل پرورش ماهی مشغول به کار است. خانواده‌اش در شهرستان زندگی می‌کنند و شب‌ها نزد یکی از اقوام می‌ماند. امیدوار است دیگر به محیط بسته زندان بازنگردد، این حس که مانند بقیه افراد آزاد است و می‌تواند در محیط باز زیر آسمان مشغول کار باشد، سبب شده امید به زندگی هم در او بالاتر برود.

علاوه بر این‌ها، در مدتی که در اینجا کار کردم، نحوه پرورش شترمرغ را یاد گرفتیم و تصمیم دارم بعد از آزادی، سرمایه‌ای جور کنم و پرورش شترمرغ راه بیندازم یا اگر سرمایه‌ام کم بود، کشاورزی کنم. حتی در استان خودمان هم بعد از آزادی می‌توانم این کارها را انجام دهم. من دوست دارم، سالم زندگی کنم. قبلاً راننده تاکسی بودم اما یک روز یکی از فامیل‌ها، من را با این کار یعنی جابه‌جایی مواد آشنا کرد. کرمانی بودند و به خانه من میهمانی آمده بودند، برای بار اول پیشنهاد کردند، یک ساک که داخلش تریاک بود، داخل خانم‌ام بماند. پولی که بابت این کار گرفتم، خیلی زیاد بود، مزه‌اش زیر زانم رفت، به حدی که کم‌کم این همکاری را با فامیل‌مان ادامه دادم اما نتیجه‌اش شد ۶ سال حبس و هدر رفتن عمر و جوانی‌ام. اعتراف می‌کنم که اشتباه بزرگی کردم. همیشه ماورها چند قدم جلوتر از خلافاکارها هستند و بالاخره هر خلافاکاری، در لحظه‌ای که حتی به خواب هم نمی‌بیند، گیر می‌افتد.»

در آزمون‌های ورودی مشاغل دولتی به مشکل بر می‌خورند و احتمال رد شدن آنها هم زیاد می‌شود. باز هم راضی هستم، رضایتم به این دلیل است که در محیط بسته زندان نیستم. محیط زندان به هیچ عنوان برای کسی که برای اولین بار جرمی را انجام داده، آن هم جرم کوچکی، امن نیست. زورگویی و ضعیف‌کنشی در محیط بسته زندان زیاد است، اصلاً در آنجا می‌توان کلی خلاف‌های دیگر یاد گرفت، علاوه‌بر آن مصرف موادمخدر، داخل زندان هم زیاد است، چون زندانیان اکثراً خیلی عصبی هستند، با مصرف مواد آرام می‌شوند، اگر مصرف نکنند، احتمال دعوا و دگربری وجود دارد. البته هم زیاد می‌شود. البته متادون هم زندان به بیماران می‌دهد اما این دارو، آرام‌بخش و خواب‌آور است، بعد از مدتی هم بدن عادت می‌کند، بعضی‌ها برای تهیه فقط یک گرم تریاک تا ۵۰۰ هزار تومان حاضر هستند، پرداخت‌کنند. یک گرم شیشه هم تا رقم یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان می‌خرند. بعضی‌ها هم که پول ندارند برای پولدارها کار می‌کنند تا بتوانند، مواد بگیرند. لباس می‌شویند، غذا درست می‌کنند، جارو می‌زنند و کلا کارهای شخصی او را انجام می‌دهند. یک صفتی این‌ها دارند، به آنها شهردار می‌گویند و معروف به شهردار هستند.» چطور هم شرمندہ است، دلم برای او هم می‌سوزد، لاین برای آنگیری وجود دارد اما تنها سه لاین پر از آب و دارای ماهی‌های قزل آلا است که هنوز بچه ماهی هستند و چند ماهی مانده تا بالغ شده و بتوان آنها را به فروش رساند. برای بقیه لاین‌ها هم در چند روز آینده بچه ماهی خریداری شده و آنها هم پر از ماهی می‌شود. امین نیز که یکی از زندانیان رأی باز است و از مسئولان رسیدگی به حوضچه‌های پرورش ماهی می‌پاشد در حال غذاهای محکومیت خود را در این منطقه می‌گذرانند. قبل‌تر هم ۶ ماه در زندان و یک ماه در اردوگاه فشافویه حضور داشت و با جلب نظر مسئولان زندان با توجه به حسن اخلاق و کم بودن میزان جرم که داشتن کمتر از یک کیلو تریاک بود، توانست رأی باز گرفته و حالا در محل پرورش ماهی مشغول به کار است. خانواده‌اش در شهرستان زندگی می‌کنند و شب‌ها نزد یکی از اقوام می‌ماند. امیدوار است دیگر به محیط بسته زندان بازنگردد، این حس که مانند بقیه افراد آزاد است و می‌تواند در محیط باز زیر آسمان مشغول کار باشد، سبب شده امید به زندگی هم در او بالاتر برود.

■ **آموزش پرورش ماهی قزل آلا در فشافویه**

از زمین‌های کشت پسته با خودرو دور می‌شویم، حدود یک ریخ با ماشین تا محل حوضچه‌های پرورش ماهی راه بود، چند نفری مشغول کار در این منطقه هستند، چند لاین برای آنگیری وجود دارد اما تنها سه لاین پر از آب و دارای ماهی‌های قزل آلا است که هنوز بچه ماهی هستند و چند ماهی مانده تا بالغ شده و بتوان آنها را به فروش رساند. برای بقیه لاین‌ها هم در چند روز آینده بچه ماهی خریداری شده و آنها هم پر از ماهی می‌شود. امین نیز که یکی از زندانیان رأی باز است و از مسئولان رسیدگی به حوضچه‌های پرورش ماهی می‌پاشد در حال غذاهای محکومیت خود را در این منطقه می‌گذرانند. قبل‌تر هم ۶ ماه در زندان و یک ماه در اردوگاه فشافویه حضور داشت و با جلب نظر مسئولان زندان با توجه به حسن اخلاق و کم بودن میزان جرم که داشتن کمتر از یک کیلو تریاک بود، توانست رأی باز گرفته و حالا در محل پرورش ماهی مشغول به کار است. خانواده‌اش در شهرستان زندگی می‌کنند و شب‌ها نزد یکی از اقوام می‌ماند. امیدوار است دیگر به محیط بسته زندان بازنگردد، این حس که مانند بقیه افراد آزاد است و می‌تواند در محیط باز زیر آسمان مشغول کار باشد، سبب شده امید به زندگی هم در او بالاتر برود.

علاوه بر این‌ها، در مدتی که در اینجا کار کردم، نحوه پرورش شترمرغ را یاد گرفتیم و تصمیم دارم بعد از آزادی، سرمایه‌ای جور کنم و پرورش شترمرغ راه بیندازم یا اگر سرمایه‌ام کم بود، کشاورزی کنم. حتی در استان خودمان هم بعد از آزادی می‌توانم این کارها را انجام دهم. من دوست دارم، سالم زندگی کنم. قبلاً راننده تاکسی بودم اما یک روز یکی از فامیل‌ها، من را با این کار یعنی جابه‌جایی مواد آشنا کرد. کرمانی بودند و به خانه من میهمانی آمده بودند، برای بار اول پیشنهاد کردند، یک ساک که داخلش تریاک بود، داخل خانم‌ام بماند. پولی که بابت این کار گرفتم، خیلی زیاد بود، مزه‌اش زیر زانم رفت، به حدی که کم‌کم این همکاری را با فامیل‌مان ادامه دادم اما نتیجه‌اش شد ۶ سال حبس و هدر رفتن عمر و جوانی‌ام. اعتراف می‌کنم که اشتباه بزرگی کردم. همیشه ماورها چند قدم جلوتر از خلافاکارها هستند و بالاخره هر خلافاکاری، در لحظه‌ای که حتی به خواب هم نمی‌بیند، گیر می‌افتد.»



اشتغال زندانیان در استخرهای سردابی پرورش ماهی قزل آلا



اشتغال زندانیان در محل‌های ویژه پرورش شترمرغ